

رائول زیبچی

گفت و گوهای خیالی با اوجالان

ابتکار عمل آزادی برای اوجالان



رائول زیبچی

گفت وگوهای خیالی با اوجالان
ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

نام کتابچه: گفت‌وگوهای خیالی با اوجالان
نویسنده: رائول زیبچی
موضوع: ابتکار عمل بین‌الملل برای آزادی عبدالله اوجالان
طراحی و صفحه‌آرایی: مرکز انتشارات پژاک
چاپخانه: شهید جگرخوین
انتشارات: مرکز انتشارات پژاک
چاپ اول ۱۴۰۲

فهرست

۵

۷

پیشگفتار
روزآمدسازیِ تفکر انتقادی

پیشگفتار

ابتکار عمل بین‌الملل «آزادی برای عبدالله اوجالان - صلح برای کردستان»، یک کمپین فراملیتی صلح، برای آزادی رهبر آپو و راه حلی مسالمت آمیز برای مسأله کورد می‌باشد. این [کمپین] فوراً پس از ربوده شدن رهبر آپو و استرداد وی به جمهوری ترکیه در نتیجه همکاری سرویس‌های اطلاعاتی در ۱۵ فوریه ۱۹۹۹، تأسیس شد. بخشی از فعالیت‌های این کمپین به انتشار آثار رهبر آپو اختصاص یافته است. کتابچه‌ی «گفت‌وگوهای خیالی با اوجالان»^۱ نوشته‌ی رائلول زیبچی یکی از کتابچه‌های مجموعه «برساخت حیات آزاد: دیالوگ‌هایی با اوجالان»^۲ می‌باشد که همگی این مجموعه در یک کتاب جمع شده‌اند، این کتاب حاوی مجموعه مقالاتی از نویسندگان، متفکران و انقلابیون جهانی است تا در مورد افکار رهبر آپو نظرات خود را بیان دارند تا فضای دیالوگی حول اندیشه‌ی رهبر آپو شکل بگیرد. این مقالات برای نخستین بار، واکنش‌های مکتوب به نوشته‌های زندان رهبر آپو را گردآوری نموده و شماری از آکادمیسین‌ها، نویسندگان، و انقلابیون را که به اندیشه‌های وی علاقه‌مند هستند یا از تفکرات وی الهام گرفته‌اند، دور هم جمع کرده است. ترجمه این مجموعه به زبان‌های مختلف، تلاشی است برای گسترش و ژرفا بخشی هر چه بیشتر به دیالوگ موجود. امید است که اثر حاضر، دیوارهای زندان را نیز درنوردد، چرا که حصر و انزوا شدید اعمال شده بر زندان جزیره امرالی، اندک مجالی برای دیالوگ با ایشان بر جای گذاشته است. با توجه به اینکه نوشتن به وسیله‌ای برای رهبر آپو بدل شده، تا به واسطه آن بر انزوا و حصر غلبه نموده و با طیف گسترده‌تری از مخاطبان ارتباط برقرار نماید، امیدواریم مجموعه‌ی مذکور بتواند راهگشای مخاطبان گردد تا از این طریق در تلاش‌های وقفه‌ناپذیر و فزاینده رهبر آپو جهت برساخت جهانی بهتر، سهیم گردند.

1 - dialogues with ocalan

2 - BUILDING FREE LIFE: Dialogues with Ocalan



روزآمدسازی تفکر
انتقادی

ما به عنوان نسلی که در دهه ۱۹۶۰ از نظر سیاسی آگاه شدیم، این امتیاز را داشتیم که دنیایی پر از تحولات اجتماعی، با تغییرات دائمی و غیرقابل پیش بینی، بحران‌های ناگهانی و چرخش‌های خارق العاده را تجربه کنیم. به تعبیر اریک هابسبام^۱ مورخ، عصر بسیار شگفت‌انگیزی را زیسته‌ایم. ما دوران انقلاب کوبا (۱۹۵۹)، جنگ مردم الجزایر علیه اشغالگری فرانسه (۱۹۶۲-۱۹۵۴)، و مقاومت قهرمانانه خلق ویتنام را زیسته‌ایم که به جهان آموخته‌اند که حتی بزرگترین قدرت نظامی تاریخ نیز می‌تواند شکست بخورد.

برخی از رویدادها در آن زمان تأثیر ویژه‌ای بر ما گذاشتند، از جمله بسیج شگفت‌انگیز آمریکایی‌های آفریقایی تبار در ایالات متحده علیه قوانین مربوط به تبعیض نژادی و جنبشی که توسط حزب پلنگ سیاه^۲ رهبری می‌شد؛ رادیکال‌ترین و منسجم‌ترین سال‌های آن سال‌های پرتلاطم.

انقلاب فرهنگی چین^۳، همچو طوفانی علیه بوروکراسی‌هایی به نظر می‌رسید که به نام سوسیالیسم در سراسر اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی، قدرت را قبضه کرده بودند و در سرزمین مائو شروع به نشان دادن پنجه‌های خود کرده بودند. این اقدامات، به ما آموخت که محدود کردن اختیارات یک بوروکراسی که به طبقه حاکم جدید تبدیل شد، تنها با بسیج مردم امکان پذیر است. جوانان پراگ که در خیابان‌ها تانک‌های پیمان ورشو^۴ را به چالش می‌کشیدند، احساساتی مشابه احساسات جوانان چینی داشتند که کتاب سرخ کوچک^۵ را تکان می‌دادند.

با نگاهی به گذشته، می‌توان گفت که یک نسل کامل از شورشیان متعهد به سیاست، در میانه این جنبش‌ها متولد گشتند، که سنگ تمام گذاشتند.

۱ - Eric Hobsbawm: مورخ و نویسنده بریتانیایی (۲۰۱۲-۱۹۱۷) که آثار زیادی در زمینه سوسیالیسم، ناسیونالیسم و سرمایه داری صنعتی نوشته است.

۲ - حزب پلنگ سیاه (Black Panther Party)، یک سازمان سوسیالیستی مدافع سیاه پوستان بود که علاوه بر آمریکا در کشورهای دیگر نیز بر پایه ارتناسیونالیسم مبارزه می‌نمود. این حزب تأثیرات زیادی در فضای سیاسی آمریکا ایفا می‌نمود. این حزب نهایتاً در سال ۱۹۸۲ منحل شد.

۳ - مجموعه ای اصلاحات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی که در سال ۱۹۶۶ آغاز شد و در جریان آن موقعیت مائو و پشتیبانان وی در درون حزب کمونیست چین، تثبیت شد و تصفیه درون سازمانی به انجام رسید. البته حزب کمونیست در سال ۱۹۸۱، از انقلاب فرهنگی تبرئت جست.

۴ - پیمان نظامی که در سال ۱۹۵۵، میان شوروی، لهستان، چکسلواکی، مجارستان، رومانی، بلغارستان، آلبانی، و آلمان شرقی منعقد گشت و تا سال ۱۹۹۱ پابرجا بود.

۵ - کتابی مشتمل بر گزیده ای از سخنان مائو، که در جریان انقلاب فرهنگی چین تعداد زیادی از آن چاپ و منتشر شد. این کتاب به طور گسترده در میان خلق چین توزیع شد و در مراسمات و گردهمایی‌های عمومی، توسط جوانان به سوی آسمان گرفته می‌شد و همچو نماد وفاداری به مائو، به نمایش در می‌آمد.

یکی از ویژگی‌های جنبش‌های دهه ۱۹۶۰ و انقلاب جهانی ۱۹۶۸، این است که از حاشیه سیستم جهانی شروع کردند و پژواک خود را در مرکز یافتند. رویدادهای پاریس در ماه مه ۱۹۶۸ و همچنین تظاهرات بزرگ دانشجویان در محوطه دانشگاه‌های ایالات متحده، برای مثال، بدون الجزایر یا ویتنام، امکان پذیر نبودند، همانطور که بدون کشتار ۲ اکتبر ۱۹۶۸ در پلازا دِ تلاتلُکوی^۱ مکزیک نیز، امکان پذیر نبود.

این امر، حائز اهمیت است، زیرا تاریخ به ما می‌آموزد که جنبش‌های تأثرگذار همیشه از پیرامون آغاز گشته و سپس به مرکز حرکت می‌کنند، گرچه فرهنگ اروپامحور تمایل دارد تمرکز خود را تمام و کمال متوجه دومی سازد. معاون فرمانده مارکوس^۲ به صراحت گفت: «تحولات بزرگ، نه از بالا شروع می‌شوند و نه با رویدادهای عظیم و حماسی، بلکه با حرکات کوچکی آغاز می‌شوند که برای سیاستمدار و تحلیل‌گری که از بالا به آن‌ها می‌نگرد، بی اهمیت جلوه می‌کنند». از نظر جنبش زاپاتیستی، دگرگونی‌های تاریخی از طریق «میادین مزدحم یا توده‌های خشمگین» محقق نمی‌شوند، بلکه از رهگذر جوامعی صورت می‌گیرند که «از پایین و چپ» سازماندهی و گردینه گشته، و شکل جدیدی از سیاست را خلق می‌کنند.^۳ این گزاره برای من اهمیت زیادی دارد، زیرا مدتها قبل از اینکه ما از جنبش فعلی گردها چیزی بدانیم، تغییرات کوچکی رخ داده بود که اکثریت قریب به اتفاق مردمی که خود را ضد سرمایه‌داری می‌خوانند، مورد توجه قرار نگرفته بود و ما تنها زمانی شروع به در نظر گرفتن آنها کردیم که آنها در رسانه‌های جریان اصلی ظاهر شدند. در مورد جنبش کردها، ما در آمریکای لاتین، تنها زمانی شروع به توجه کردیم که اواسط دهه ۲۰۱۰، خودمدیریتی در روزاوا تثبیت گشته، و رسانه‌ها شروع به تمرکز بر این واقعیت جدید کردند. واضح است که برای تداوم بخشی به استعمار زدایی و مردسالاری زدایی از تفکر انتقادی خود، هنوز کارهای شخصی و جمعی زیادی در پیش داریم.

نباید از یاد ببریم که در دهه ۱۹۶۰، مارکسیسم - لنینیسم حس مشترک

۱ - Plaza de Tlatelolco

۲ - Subcomandante Marcos: فرمانده فرعی یا معاون فرمانده «مارکوس»، از رهبران جنبش زاپاتیستی و از نظریه پردازان این جنبش. این اصطلاح در کتاب «آتش و کلام» به صورت «معاون فرمانده» ترجمه شده است، بنابراین در این جا ترجیح دادیم آنرا به همین صورت ترجمه نماییم.

۳ - "Coloquio Aubry. Parte I. Pensar en Blanco," Enlace Zapatista, December 13, 2007, accessed July 9, 2019, <http://enlacezapatista.ezln.org.mx/2007/12/13/conferencia-del-dia-13-de-diciembre-a-las-900-am/>.

شورش‌یانی را شکل می‌داد، که در گوشه و کنار، با القابی از استالینیسیم گرفته تا مائوئیسم یا تروتسکیسم، متمایز می‌شدند. اگرچه من زیاد به آن فکر کرده‌ام، نمی‌توانم هیچ یک از همکارانم را به خاطر بیاورم که از اندیشه‌های مارکس انتقاد کرده باشند، گرچه برخی از آنها در جمعیت‌های مردم نهاد کلیسایی تحصیل کرده بودند که در اوایل دهه ۱۹۷۰، نقش مهمی ایفا کردند.

در نخستین جلسه سیاسی که من در آن شرکت کردم، یک شنبه آفتابی پاییزی، در دانشکده معماری مونته ویدئو^۱، رفیق زن (هوال)، در جلسه گروه کوچک مبارزان آینده، کتابی با عنوان «مانیفست حزب کمونیست» را روی میز گذاشت. اگر چه نیمی از افرادی که در آن رویداد مقدماتی شرکت کرده بودیم، فقط از دوران دبیرستان به صورت سطحی یکدیگر را می‌شناختیم، هیچ یک از ما تعجب نکردیم که او گفت: «باید فرض کنم همه ما سوسیالیست هستیم».

درک و برداشت رایج آن زمان، اینگونه بود. البته این تنها حس رایج نبود. «شبهه چ بودن»^۲، اصطلاحی که گویای همه چیز بود، صرفاً ادای احترام به یک سمبل انقلابی نبود که یک سال قبل در نبرد جان باخته بود. این یک وعده زندگی بود - تعهد به بذل جان در صورت لزوم - برای انقلابی که سعادت و رفاه را برای جهان به ارمغان می‌آورد. هر زمان که با مشکلی مواجه می‌شدیم یا صرفاً از روی عادت، «مثل چ بودن» را به مثابه یک ورد، تکرار می‌کردیم. اینگونه مطمئن بودیم که سلاح در دست، با دشمن خواهیم جنگید.

تصور می‌کنم که آنها نیز در ترکیه، اصطلاحات بت انگاری شده دیگری برای تقویت عزم، زدودن ترس و تقویت روحیه مبارزه، داشته باشند. من مایلم بدانم آنها چه بودند و تصور می‌کنم که آنها با تاریخ خلق گُرد، و زنان و مردان قهرمان جاودانه‌ای که این سرزمین دوردست فدا کرده است، در پیوند هستند.

ما حتی می‌توانستیم اجرای یک بازی را در نظر آوریم. «ما حمایت خود از کوبا، و مخالفتمان با امپریالیسم» را فریاد می‌زدیم. شما چطور؟ تصور می‌کنم که شعارها علیه رژیم ترکیه باشند؛ با توجه به کودتاهای

۱ - Montevideo: پایتخت اروگوئه

۲ - "Being like Che": مراد، الگو قرار دادن ارنستو چه گوارا می‌باشد. البته مترجم تعمداً از «چ» به جای «چه» استفاده نمود تا از ابهامات ناشی از «شبهه چه بودن»، بپرهیزد.

نظامی متوالی که با نکته‌سنجی عجیبی صورت گرفته‌اند : ۱۹۶۰، ۱۹۷۱،
 و ۱۹۸۰، من از این تقارن در شگفتم. در آمریکای جنوبی ما، صرف نظر از کُل
 آمریکای لاتین، شاهد کودتاها، حبس‌ها، شکنجه‌های دسته جمعی، ناپدید
 سازی و گروه‌های شبه‌نظامی‌ای بودیم، که به صورت توأمان، با گرگ‌های
 خاکستری که شبه‌نظامیان چپ را در ترکیه به قتل رساندند، تفاوت‌ها و
 شباهت‌هایی داشتند.

همچنین باید تفاوت‌هایی وجود داشته باشد که مایلم روزی درباره آنها
 بشنوم. منظوم داستان‌های طولانی است، اینکه تعلق داشتن به خلقی
 بدون دولت، چه حسی دارد؟ چیزی که جریان‌های سیاسی که ما در دهه
 ۱۹۷۰ به آن تعلق داشتیم، تئوریزه نمی‌کردند، زیرا عقل سلیم حکم می‌کرد
 انقلابی که بر دولت (یا تصاحب و نابودسازی آن) متمرکز نشده باشد، نه
 ممکن است و نه مطلوب.

در رابطه با تفکر اوجالان، چیزی که بیش از همه مرا متأثر می‌سازد،
 توانایی تغییر بدون خیانت به اهدافش است. اجازه دهید اندکی بیشتر
 توضیح دهم :

حتی فرزانه‌ترین افراد نسل ما نشان دادند که فرا رفتن از آموخته‌هایمان
 چه اندازه دشوار است، و ایده‌هایی که در جوانی در خود نهان کرده‌ایم،
 چقدر پایدار هستند. فرناند برودل^۱ (که آپو چندین بار از او نقل قول
 می‌کند) جایی به خوبی بیان کرد : « چهارچوب‌های ذهنی نیز زندان‌های
 طولانی‌مدت هستند». فرا رفتن از این چهارچوب‌های نظری، به شجاعت
 فکری و صداقت زیادی نیاز دارد، زیرا چنین کاری به منزله نگرستن به
 خودمان در آینه و شناخت محدودیت‌های تفکر و حرکاتمان می‌باشد.

من برای خط سیر اوجالان احترام زیادی قائل هستم، زیرا او به تکرار
 مطالبی که آموخته بود رضایت نداد. وی شهامت این را داشت که یک
 بار - یا چندین بار - زمانی که همه چیز دیگر بر اساس الگوهای قدیمی
 مارکسیسم - لنینیسم کار نمی‌کرد، تغییر مسیر دهد. او از غرق شدن در
 تعصب اجتناب کرد. آیا لنین نسبت به مارکس، و مائو نسبت به استالین،
 بدعت‌گذار نبودند؟ غلبه بر ارتدکس بودن، یک مسئله نظری محض
 نیست؛ مقوله‌ای است که با اخلاق، و دلبستگی به حقیقت و مردم، در
 پیوند است.

۱ - Fernand Braudel, "Histoire et Sciences sociales: La longue durée," Annales 13, no. 4
 (October-December 1958): 725-53.

این یک مسأله تئوریک نیست، زیرا بی‌معنی است که به طیفی از ایده‌هایی که بر بستر خاصی رشد کرده‌اند، بچسبیم و زمانی که بستر مذکور تغییر کرد، به تکرار آنها پردازیم. برای انقلابیون، برخلاف دانشگاهیان، ایده‌ها به خودی خود، هدف نیستند. ما از ایده‌های خاصی دفاع نمی‌کنیم تا اهمیت آنها را مشخص کنیم یا به عنوان روشنفکر شناخته شویم. ایده‌ها ابزاری بیش نیستند. یگانه مقصود، مردم هستند، مردم عادی، آن‌ها که فرودست هستند، حال، این مردمان راستینی که بدان‌ها معتقد گشته‌ایم، هرچه خوانده شوند.

.....

زمانی که زاپاتیستاها فقط چند ده جنگجو بودند و نخستین دهکده را تصرف کردند، ساکنان را در گفتگویی مخاطب قرار دادند که نشان می‌دهد چگونه تئوری‌ها می‌توانند مانعی برای کار با مردم باشند.

روزنامه‌نگار^۱ از معاون فرمانده مارکوس پرسید: «تو به آنها چه گفتی؟».

مارکوس می‌گوید: «خب، چرندیاتی که آموخته بودیم، امپریالیسم، بحران اجتماعی، همبستگی نیروها و معضل. چیزهایی که هیچکس از آنها سر در نمی‌آورد و البته آنان نیز نمی‌فهمیدند. آنها بسیار صادق بودند. ما از آنها پرسیدیم: «آیا متوجه شدید؟» و آنها در جواب گفتند: «نه». «ما باید خودمان را وفق می‌دادیم».

آنها به او گفتند که سخنان «بسیار سخت» بود، بنابراین زاپاتیستاها تصمیم گرفتند در مورد تاریخ مکزیک صحبت کنند، اما با بومی‌ترین روایت، با تمرکز بر افرادی شبیه کسانی که برایشان صحبت می‌کردند. مارکوس می‌گوید: این، مبارزان بومی بودند که شروع به تشریح تاریخ کشور کردند؛ آنها تاریخ خود را تصاحب کردند، زیرا به عنوان مترجم عمل می‌کردند، در حالی که «ما نظاره‌گر بودیم». گام بعدی، یادگیری گوش دادن بود، زیرا آنها نه تنها در مورد رویکرد متفاوتی صحبت می‌کردند، بلکه سنج و معیار آن‌ها، یعنی چهارچوب فرهنگی‌شان، نیز متفاوت بود. نتیجه، نوعی چند بنیادی بود، محصول یک درگیری که در آن، همانطور که مارکوس می‌گوید: «به گمانم از شانس خویمان، ما باختیم».

آنچه در آن جلسه شکست خورد، یک ارتدوکس اروپایی محور و مردسالار بود. این یک شکست ضروری بود، نتیجه در هم تنیدگی مردمی بود.

۱ - "Interview with Carmen Castillo, October 1994," *ContraHistorias* no. 20 (August 2013):

من می‌خواهم بر نقش مهمی که زنان در نوشته‌های اوجالان دارند، تأکید نمایم، اهمیت تمرکز بر پدرسالاری، همچو شیوه‌ای کلیدی از سلطه که ارتباط نزدیکی با سرمایه‌داری و استعمار دارد. این یک تغییر عمیق در تفکر انتقادی است، زیرا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، این مسأله بخشی از جهان‌بینی ما نبود. ما برای زنان جایگاهی محوری قائل نبودیم.

نه در مارکسیسم و نه در لنینیسم، حتی در جریان‌ات بعدی هم اینگونه نبود. تا آنجا که من می‌دانم، این جنبش انقلابی‌گرد است که در عمیق‌ترین سطح روی مسئله زنان کار می‌کند، سرکوب زنان، موضوعی است که در کل جنبش و همه جنبه‌ها و فعالیت‌های آن، رسوخ کرده است.

پس از این ملاحظات اخلاقی - سیاسی، که موضوع اصلی است، می‌خواهم به برخی از ایده‌هایی که در آثار اوجالان در دوره زندان امرالی به آنها بر می‌خوریم، اشاره نمایم.

یقیناً به دلیل تنوع بسیار زیاد موضوعاتی که به آن می‌پردازد، و دیدگاه گسترده تحلیلش، تحلیل ایده‌ها و مشارکت‌های او در جنبش‌های انقلابی جهان، بسیار دشوار است، و مهمتر از همه، این که او نقطه شروع خود را رد تمدن سرمایه‌داری و رد میانبری می‌داند که سوسیالیسم رئال نشان می‌دهد.

این یکی از کلیدهای رادیکال‌پخته عمیق اندیشه اوست. اوجالان بر این باور است که نمی‌توان از طریق احیای فاشیسم و یا از طریق سوسیالیسم رئال، بر بحران تمدن غلبه کرد. برخلاف آنچه اکثر چپ‌ها می‌پندارند، مسأله، «بازگشت» به سوسیالیسم دولت‌گرای بهبود یافته از طریق زدودن «کژروی‌های» آن، نیست؛ بلکه چیزی بسیار عمیق‌تر است که شامل آفرینش چیز جدیدی می‌شود. ناگفته نماند که هم از لحاظ نظری و هم از نظر سیاسی، این رادیکال‌پخته، روشنفکران کلاسیک و مبارزان ارتدکس را به طور یکسانی آزار می‌دهد.

با این حال، آنچه توجه را به کار اوجالان در زندان جلب می‌کند، انسجام فکری موجود در آثار اوست. رهایی زنان یک اولویت ثابت است، همانطور که دفاع از طبیعت و کنترل اثرات زیانبار فناوری است. اینها نتایج اصلی است که او از بازسازی گسترده خود از تاریخ تمدن‌ها با محوریت بین‌النهرین، در کرانه‌های فرات و دجله، گرفته است.

نقش برجسته‌ای که به اخلاق در ساختن دنیای جدید اعطا می‌شود، کلیدی است و با دو موضوع دیگر که تا کنون در حوزه اندیشه سوسیالیستی

مغفول مانده‌اند، همگام است: اهمیت فردیت (که مترادف با فردگرایی نیست)، از آنجایی که ما آرزوی داشتن جامعه‌ای متشکل از افراد آزاد را به عنوان پیش شرطی برای پذیرفتن مسئولیت عمل خود و بازگرداندن نقش جامعه مدنی داریم، که اوجالان آن را به عنوان «حوزه سوم» تعریف می‌کند.

از دیدگاه من، اوجالان ناگزیر با محوریت آمریکای لاتین، از نظریه‌های اروپامحور مدرنیته سرمایه‌داری فراتر می‌رود، دستاوردی بزرگ که اندیشه او را برای تفکر رهایی بخش کنونی ضروری می‌سازد. او نظریه مدرن «تابولا رازا» را رد می‌کند - نظریه ای که تفکر ژاکوبن‌ها و همچنین بلشویک‌ها را شکل می‌دهد، بر این اساس که گذشته بایستی به طور کامل نابود گردد - و در عوض امیدوار است که آن گذشته را به مثابه یکی از منابع جامعه آینده، یعنی «تمدن دمکراتیک» مد نظر، احیا کند.

این من را به طور کلی به تجربه عینی جنبش‌های بومی قاره خود می‌رساند. به ویژه، کار اوجالان در بازسازی تاریخ، سخنان یک رهبر بومی اکوادور، یک وکیل کوئچوا^۲ که ریاست اکوآریناری^۳، یکی از مهم ترین سازمان‌های کشور را بر عهده دارد، برای من تداعی می‌کند. کارلوس پرز گوارتامیل^۴ در دهکده احاطه شده‌اش توسط اعضای جمعیتی که در برابر معادن مقاومت کرده و از آب و زندگی دفاع می‌کند، به من گفت: «ما در ردپای نیاکامان قدم می‌نهییم».

همپای جنبش‌های بومی آمریکای لاتین، آثار اوجالان توانسته است سنت‌های فرهنگی خاورمیانه را با پیشنهادی برای دگرگونی کامل جامعه گردی، در هم آمیزد. در حالی که مکانی که از آن یک گفتمان و یا یک تحلیل توسعه یافته، و یک نظریه از آن بسط می‌یابد، باید به طور مشخص مکان‌یابی شود، این برای تفکر اروپامحور که می‌کوشد دیدگاه خود را به حقیقتی جهانی بدل کند، صادق نیست. تاریخی که از مردمانی آغاز می‌شود که در بین‌النهرین سکونت داشتند، نمی‌تواند تاریخ همه مردمان را غنا بخشد، زیرا ویژگی‌های آن بر امر کلی می‌افزاید، مانند ایمه

۱ - Tabula rasa: نظریه ای که بر پایه آن افراد مانند لوحی سفید زاده می‌شوند و هیچ نوع محتوای ذهنی خاصی ندارند و کل دانش بایستی از تجربه یا ادراک حاصل گردد.

۲ - Quichua: نام خلقی در آمریکای لاتین که در پرو، بولیوی، شیلی، کلمبیا و اکوادور زندگی می‌کنند.

۳ - جنبش خلق‌های بومی اکوادو (Ecuariunari)، البته این سازمان، کنفدراسیون خلق‌های کیچوای اکوادور نیز نامیده می‌شود.

سزار، که به همان اندازه که از گرفتار شدن در «جداسازی دیوارکشی شده خاص» خودداری کرد، نیم قرن پیش گفته بود، او حاضر نیست «در امر جهان شمول» حل شود. همانطور که در انتهای نامه او به موریس تورز در سال ۱۹۵۶ آمده است، انتخاب او «سپاه جهانی همه چیز خاص» بود. به نظر من، هم اندیشه اوجالان و هم آنچه در روزاوا در سالهای اخیر اتفاق افتاده است، با آنچه بسیاری از جنبش‌های اجتماعی آمریکای لاتین انجام می‌دهند هماهنگ است. تا حد زیادی اینگونه است، زیرا هر دو تحت استعمار غرب بودند، و مردم ما مجبور بودند برای زنده ماندن به درون خود عقب‌نشینی کنند و جوامع و فرهنگ‌های اجدادی خود را مانند «آرامگاه‌هایی» محصور کنند که در آن‌ها، امکان بازآفرینی زندگی وجود داشت.

حداقل سه قرابت میان این جنبش‌ها به چشم می‌خورد. اولین مورد، به دولت‌مملت مربوط می‌شود. مردمان مختلف، از جمله ماپوچه شیلی و آرژانتین، ناسا در جنوب کلمبیا، آیمارای بولیوی، و مردم بومی آمازون و مناطق پست، نه با دولت‌همذات‌پنداری می‌کنند و نه به دنبال جای‌گیری در نهادهای دولتی هستند. جنبش‌های نوین سیاه‌پوستان در کلمبیا و برزیل، از بازی شطرنج سیاسی، یعنی دولت‌مملت، فاصله می‌گیرند. این یک مسأله ایدئولوژیک نیست. برای بسیاری از آنها، دولت‌مملت‌ها بخشی از تاریخ و تجربیاتشان، به عنوان مردم، نیستند. آنها را یک امر تحمیلی از جانب استعمار و نخبگان وابسته، می‌دانند.

کردهای روزاوا در صدد ایجاد یک دولت نیستند. اوجالان، دولت‌مملت را شکل قدرت مطلوب «تمدن کاپیتالیستی» می‌داند. برای کردهایی که از عقاید وی پیروی می‌کنند، مبارزه ضددولتی حتی مهم‌تر از مبارزه طبقاتی است، ایستاری که توسط چپ‌گرایان آمریکای لاتین که هنوز به قرن نوزدهم نگاه می‌کنند، بدعت تلقی می‌شود. این سازمان‌های چپ‌گرا، هنوز هم دولت را سپری می‌دانند که برای صیانت از کارگران به کار گرفته خواهد شد.

در واقع، تز رهبر گُرد به عمل زاپاتیستا نزدیک است. اوجالان می‌نویسد که تسلط بر دولت، «راسخ‌ترین انقلابی را منحرف می‌کند» و با این نظریه که در صدمین سالگرد انقلاب روسیه صادق است، نتیجه می‌گیرد: «یکصد و پنج سال مبارزه قهرمانانه، در گردباد قدرت، خفه شد و مضمحل گشت».

قرابت دوم، اقتصادی است. زاپاتیست‌ها تمایل دارند «قوانین» اقتصادی را به استهزاء گرفته، و دیسپلین مذکور را در مرکز تفکر خود قرار نمی‌دهند، همانطور که به نظر می‌رسد در مجموعه ارتباطات شخصی، که قبلاً تحت فرماندهی مارکوس (و امروزه تحت فرماندهی معاون فرمانده گالیانو)، مشهود است. در دیگر سو، اوجالان تأکید می‌کند که «سرمایه‌داری قدرت است نه اقتصاد». کاپیتالیست‌ها از اقتصاد و زور، اعم از مسلحانه و غیرمسلحانه، برای غصب مازاد تولید جامعه، که هسته اصلی نظام را تشکیل می‌دهد، بهره می‌گیرند.

زاپاتیسم، مدل استثمار کنونی - محصولات تک کشت مانند سویا، استخراج معادن روباز، و کارهای زیربنایی بزرگ - را به عنوان «جنگ جهانی چهارم» علیه مردم، به دلیل استفاده و سوء استفاده از زور برای ترسیم جوامع، تعریف می‌کند.

هر دو جنبش عمیقاً از اِکونومیسم انتقاد می‌کنند. اوجالان یادآوری می‌کند که «در جنگ‌های استعماری، جایی که انباشت اولیه انجام شد، قوانین اقتصادی وجود نداشت». جنبش‌های بومی و سیاه‌پوستان در آمریکای لاتین، به نوبه خود احساس می‌کنند که با یک قدرت استعماری یا «مستعمره شدن قدرت» مبارزه می‌کنند؛ اصطلاحی که جامعه‌شناس پرویی، آنیبال کویجانو^۱، برای توصیف هسته سلطه در این قاره، به کار می‌گیرد.

در واقع، اِکونومیسم که با تکامل‌گرایی همراه است، طاعونی است که جنبش‌های انتقادی را آلوده می‌سازد. بسیاری از چپگرایان معتقدند که پایان سرمایه‌داری با توالی بحران‌های اقتصادی کم و بیش عمیق حاصل خواهد شد. اوجالان با این دیدگاه مخالف است و این ایده را رد می‌کند که سرمایه‌داری به عنوان «نتیجه طبیعی توسعه اقتصادی» به وجود آمده است. به نظر می‌رسد که زاپاتیست‌ها و گردها بر سر این تز والتر بنیامین^۲، که پیشرفت یک طوفان ویرانگر است، توافق دارند.

برخلاف طرز فکری که ما از مارکس آموخته‌ایم، وی استدلال می‌کند که بسیاری از تحلیل‌های متخصصان اقتصادی، چیزی نیست جز روایت‌های اسطوره‌ای که پایه‌های یک دین جدید را می‌سازند: «اقتصاد سیاسی تحریف‌گرتین و غارتگرانه‌ترین نظریه عقل تخیلی است؛ نظریه‌ای که برای سرپوش گذاشتن بر خصلت سوداگرانه سرمایه‌داری ایجاد شده است». و او

۱ - Anibal Quijano

۲ - Walter Benjamin: فیلسوف و نظریه پرداز یهودی و از اندیشمندان مکتب فرانکفورت.

در تلقی سرمایه‌داری به نفی بازار، با برودل موافق است، زیرا انحصارها بر قیمت‌ها حکومت می‌کنند که رقابت بین تولیدکنندگان را از بین می‌برد. او برخلاف خصلت اساسی رویکردهای سنتی، این تصور را که پیروزی سرمایه‌داری به هر نحوی انقلابی بود، مردود می‌داند، بنابراین از تحلیل امانوئل والرشتاین که سرمایه‌داری در مقایسه با سایر نظام‌های تاریخی به معنای پیشرفت نیست، جانبداری می‌کند.

به همین دلیل است که اوجالان استدلال می‌کند مبارزات انقلابی راستین، نه با کارگری که برای حقوقش علیه رئیسش مبارزه می‌کند، بلکه توسط کارگری که در برابر پرولت بودن مقاومت می‌کند و به کسی تبدیل می‌شود که همانقدر که علیه بیکاری ستیز می‌کند، ضد کارگر شدن نیز مبارزه می‌کند، بیان می‌شود؛ چرا که چنین مبارزه‌ای، برای جامعه معنادارتر و اخلاقی‌تر خواهد بود. از این رو، رادیکال‌ترین و ضدسرمایه‌داری‌ترین سنت تفکر انتقادی که این روزها تا حد زیادی به فراموشی سپرده شده است، توسط او پذیرفته شده است.

سوم؛ جنبش‌های آمریکای لاتین به مفهوم «نیک زیستن/حیات خوب» نزدیک هستند که آن را در تقابل با بهره‌وری سرمایه‌داری قرار می‌دهند. قانون اساسی اکوادور و بولیوی که در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ تصویب شدند، تأکید می‌کرد که طبیعت «موضوع قانون» است، در حالی که قبلاً همیشه اُبزهای برای ثروت اندوزی در نظر گرفته می‌شد. این تصور که ما فقط با بحران سرمایه‌داری روبرو نیستیم، بلکه با بحران تمدن مواجهیم، کم‌کم در میان جنبش‌ها برای خود جا باز می‌کند.

جنبش گُردی، سرمایه‌داری را رهبر بحران تمدن مدرن غربی می‌داند. این تحلیل به ما امکان می‌دهد بر ایدئولوژی پیشرفت و توسعه غلبه کنیم و آشکال مختلف ظلم مرتبط با پدرسالاری و نژادپرستی و همچنین بحران محیطی و بهداشتی را با هم ادغام کنیم، و نیازمند دید عمیق‌تر و گسترده‌تر از بحران‌های جاری است.

تمدن زمانی دچار بحران می‌شود که دیگر منابع (مادی و سمبلیک) برای حل مشکلاتی که ایجاد کرده را نداشته باشد. به همین دلیل است که جنبش‌های بسیار دور از هم، چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر فرهنگی، احساس می‌کنند که بشریت در آستانه جهانی جدید است.

من فکر می‌کنم اوجالان در انتقاد از مارکسیسم و مارکس، بسیار فراتر از سایر مبارزان نسل ما رفته است. وقتی می‌نویسد که اثر مارکس، حاصل

«تبلور خرد» پوزیتیویستی و اقتصادگرا است، و این جهان بینی مسئول شکست یک قرن و نیم مبارزه برای آزادی و جامعه‌ای دموکراتیک است. او نه تنها تحلیلی متقاعدکننده ارائه می‌کند، بلکه روحیه‌ای آزاد نیز نشان می‌دهد که می‌توان آن را تا زمان دستیابی به آزادی، متوقف ساخت.

به این ترتیب، او روح سرکش «چ» را باز پس می‌گیرد؛ روحی که بحث‌های پرشور با بوروکراسی شوروی را ادامه می‌داد بدون اینکه عواقب آن را بسنجد یا به خودش اجازه دهد که توسط پیوندهایی که انقلاب را به اتحاد جماهیر شوروی گره می‌زدند، مهار گردد. یا چشم انداز عصیانگر و تسلیم ناپذیر «معاون فرمانده مویز^۱» هنگام تحلیل بر ساخت زاپاتیستی جهان‌های جدید، و دیدگاه معاون فرمانده مارکوس، زمانی که او به چپ اصلاح‌طلب و مترقی، واقعی نمی‌نهد.

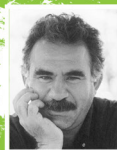
به این ترتیب، عبدالله اوجالان آینه‌ای را برای نسل دهه ۱۹۶۰ در دست گرفته است تا به وضوح ببینیم که چه چیزهایی را در حیثیت سرکشی در قربانگاه عمل‌گرایی و تطبیق با نظام مسلط، از دست داده‌ایم.

شکست‌ها عقب‌نشینی را توجیه نمی‌کنند و زندان دلیلی برای تسلیم شدن نیست. این گفت‌وگو پیرامون اندیشه و ایستادگی اوجالان، و توانایی او در تغییر بدون گم کردن مسیر، نمونه‌ای است برای کسانی از ما که هنوز متعهد به تغییر جهان هستیم.

وی از درون زندان امرالی به ما می‌آموزد که تغییر جهان چیزی است که بدون تغییر خودمان غیر ممکن است، زیرا تغییر- همانند جنبش - هم واحد است و هم کثیر، و ما نمی‌توانیم از تبدیل شدن به بخشی از آن، خودداری کنیم.

مونه ویدئو، دسامبر ۲۰۱۸

این مقاله، برای کتاب حاضر نوشته شده است.



رائول زیبچی، در سال ۱۹۵۲ در مونتو ویدئو چشم به جهان گشود. در هفده سالگی به جبهه انقلابی دانشجویی، گروه جبهه توده‌های «MLN-Tupamaros» پیوست. در سال ۱۹۷۵، او به بوینس آیرس، و در سال ۱۹۷۶ به اسپانیا تبعید شد، جایی که به جنبش کمونیستی که در زمینه سوادآموزی دهقانان کار می‌کرد پیوست و در جنبش علیه ناتو مشارکت جست. در دهه ۱۹۸۰، شروع به نوشتن در روزنامه‌های Egin (کشور باسک)، Liberación (دولت اسپانیا)، صفحه ۱۲ (آرژانتین)، و Mate Amargo (اروگوئه) کرد. از زمان بازگشت به اروگوئه، او برای هفته نامه Brecha کار می‌کند، جایی که جایزه کوبایی «خوزه مارتی» را برای پوشش جنبش پیکترو در آرژانتین، دریافت کرد. از سال ۱۹۸۵، او با جنبش‌های اجتماعی، به ویژه در آمریکای لاتین، هم در آموزش و هم در تحلیل نظری کنش جمعی، کار کرده است. پس از قیام زاپاتیستا در سال ۱۹۹۴، راهی برای گذشتن از میراث اروپامحور مارکسیسم گشوده شد و تحقیقاتی را در مورد مشارکت بومیان، آفریقایی - آمریکایی‌ها و مردمان مستیزو آغاز کرد.

رائول زیبچی

گفت وگوهای خیالی با اوجالان
ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

Raúl Zibechi
dialogues with ocalan
International initiative

